

زائر آزادی خواهی که منشأ چند نشر و کتاب فروشی شد*

«کتاب فروشی زوار» از عصر قاجار تا این روزگار

حسینی



خیلی از کتاب خوان ها با نام انتشارات زوار آشنا هستند و کتاب های فاخر این بنگاه با سابقه و مهم نشر کشور را در حوزه های ادبیات و تاریخ و ... دیده یا خوانده اند. اما بسیاری از همین کتاب خوان ها خبر ندارند که خاستگاه آن یک کتاب فروشی در مشهد است. ماجرا این است که مردی آزادی خواه از اهالی پایتخت در روزگار استبداد قاجاریه از جنگ عمال حکومت به مشهد می گریزد و در همسایگی امام هشتم^(ع) سکنی می گزیند. او در اینجا کتاب فروشی زوار را در یکی از غرفه های کناری مسجد گوهرشاد بنیاد می گذارد و این اتفاق سنگ بنای راه اندازی چند کتاب فروشی و چاپخانه و انتشاراتی در مشهد و تهران سال های بعد و به دست فرزندان او می شود. در ادامه معرفی کتاب فروشی های با سابقه مشهد. این بار به سراغ تاریخچه کتاب فروشی زوار رفته ایم.



شادروان نوروزعلی زوار

باتوق روشن فکران جنب مسجد گوهرشاد بود

حضور زوارها در بازار کتاب و نشر ایران از پدر بزرگ خانواده آغاز می شود؛ حاج نوروزعلی، پسرش مرحوم حسین زوار در یادداشت هایی که از خود به جا گذاشته روایت هایی خواندنی از او به دست داده است. در بخشی از این دست نویس ها آمده است * «مرحوم حاج نوروزعلی زوار پسر مرحوم کریمایی غلامرضا سال ۱۲۸۵ قمری در تهران در محله چاله میدان متولد می شود. [...] همین قدر که به بلوغ رسید. کسب کتاب فروشی را پیشه خود می سازد و در تیمچه حاجب الدوله تهران که مرکز کتاب فروشان بود به کسب کتاب فروشی می پردازد و تعدادی از کتب قدیمی را به چاپ می رساند. [...] در آن دوره بازار کتاب رواجی نداشته و کتاب های متداول تعدادی کتب فقه و اصول و کتب رمان آن دوره از قبیل «اسکندر» و «حمزه» و «شیریوه» و «امیراسلان» بوده که چون مردم باسواد نبودند خیلی کم مصرف می شد. ولی مرحوم زوار از همان بدو شروع به کسب باروشن فکران اروا پر د به معاشر و از تشکیلات مملکتی در فرنگ با خبر بود و چون وسیله انتشار کتاب نبود [...] اغلب مطبوعات اروپا، عثمانی، مصر و هندوستان توسط ایشان در تهران پخش می شد. اختر از اسلامبول، چهره نما از مصر، حیل المثنی از کلکته [...] هر سه نشریه فارسی زبان بود]. به تدریج حکومت وقت تهران و بیگلربیگی [فرمانده نظامی] تهران اسباب مزاحمت ایشان را فراهم می کردند و چون [محل کسبش] باتوق عده ای روشنفکران بود تحت حمایت آن ها قرار گرفته بود. ولی بالاخره در سال ۱۳۱۴ قمری صلاح بر این بود که به نام زیارت مشهد چندی از تهران دور باشد [...] با مقداری کتاب جدید از قبیل کتاب هایی که طالبوف چاپ کرده بود و کتب رمان و تاریخی که ترجمه اش بود به مشهد عزیمت و برای اینکه در مشهد هم مزاحمت برایشان پیش نیاید خودش را زوار معرفی کرد که هر چه زودتر کتب خود را فروخته و پس از زیارت مراجعت نماید. ولی با همین اشتها رک «زوار» و کتب جدیدی را آورده بود به مجالس بزرگان مشهد راه یافته و سرشناس شد. پس از یک سال، دوستان مشهدی اش صلاح در این دیدند که در مشهد بماند چون مجلات و روزنامه های خارجی ایران مانند تهران در مشهد هم برایش می رسید و منتشر می نمود [پخش می کرد]. البته با افکار بعضی از روشنفکران آن دوره هم وفق می داد. مرحوم حاجی میرزا عبدا... که متولی مسجد گوهرشاد بود جنب درب مسجد گوهرشاد سکویی در اختیار ایشان قرار داد که مقیم مشهد شود و به تدریج با کتابخانه های خارج ایران ارتباط پیدا کرد. از مصر مجله الهلال و کتب مصری وارد می کرد. از هندوستان کتب متداول و قرآن [...] از لندن، کتاب فروشی لوزاک، کتاب های فارسی ای که در اروپا چاپ می شد می فرستاد، از اسلامبول مجله اختر می رسید. تقریباً باعث روشن شدن اذهان در شهر مشهد مرحوم زوار بود و روی این اصل هم محل کسب ایشان باتوق این قبیل اشخاص بود.»

رویاوییی کتاب فروشی زوار با استبداد قاجاری

کتاب فروشی حاج نوروزعلی مدتی بعد، چنان که از یادداشت های پسرش حسین برمی آید، از آن سکوی کوچک در مجاورت مسجد گوهرشاد به صحن عتیق منتقل می شود؛ «چون سکو نمی توانست جز یکی دو نفر را پذیرایی کند؛ لذا دوستان آن مرحوم در صحن عتیق یک اتاق جنب کشیک خانه دربان ها برای ایشان با اجازه متولی وقت تخلیه کردند و در اختیار ایشان قرار دادند که نظرم است [به خاطر دارم] پدرم عصرها در ایوان جلو اتاق فرشی پهن می کرد و عده ای از سرشناسان و آزادی خواهان وقت جمع می شدند و تقریباً کنفرانسی بود. هر کس عقاید خودش را اظهار می کرد که صدی نود اوقات تنقید از اوضاع بود [در نود درصد مواقع انتقاد از اوضاع بود]. در دوره حکومت آصف الدوله که بیگلربیگی شهر یوسف اسجیلی نامی بود که خیلی هم مقتدر و ستمگر بود، یکی از شعرای وقت تعدادی شعر بر تنقید از اوضاع مخصوصا شکایت از یوسف اسجیلی نوشته بود که با صلاح دین دوستان وقت مرحوم زوار آن را در کتابچه ای به چاپ رسانید [...] انتشار این کتابچه حکومت وقت را خیلی عصبانی نمود، چون تا آن وقت کسی جرئت نداشت از دستگاه حکومتی تنقید نماید. دو شب بعد از انتشار، مرحوم زوار به وسیله فراش باشی حکومتی توقیف و در قهوه خانه ارگ دولتی زندانی شد که صبح آن شب دوستان آن مرحوم به دست و پا افتاده و تا ظهر او را از زندان خارج نمودند. [...] می توان گفت که آزادی زبان و تنقید از دستگاه استبدادی در مشهد به وسیله انتشارات و کتب و مجلات و روزنامه هایی بود که مرحوم زوار وار و پخش می کرد. مرحوم زوار در بین تمام بزرگان و آزادی خواهان و روشن فکران این شهر محبوبیتی پیدا کرده بود و چون خودش از منتقدین دستگاه بود، نظر مادی هم نداشت، قلبا مورد احترام بود. [...] اوایل مشروطیت و زمان استبداد صغیر هم مرحوم زوار در انجمن های وقت رفت و آمد داشت و جزو مشروطه خواهان محسوب می شد. پس از به توپ بستن مجلس هم در مشهد عده ای را گرفته توقیف نمودند که زوار هم چندی به وسیله دوستانش مخفی بود. پس از تغییر حکومت به رکن الدوله، آفتابی شد. پس از فتح تهران و تغییر سلطنت و آزادی آزادی خواهان و اشاعه مشروطه، فعالیت مرحوم زوار خیلی بیشتر شد و آزادانه حرف های خود را می زد به طوری که دستگاه وقت از مجالسی که در کتاب فروشی تشکیل می شد حساب می بردند. [...] یک مرتبه [...] دولت وقت برای مشهد رئیس فرهنگ از تهران فرستاد و ایشان به مرحوم زوار متوسل شد که کتب کلاسیک جدیدی برای دبستانی های آن دوره بیاورد. [...] کتاب های جدید [...] مثل کتاب «علم الاشیاء» و «حفظه الصحه» و «شرعیات» و «تاریخ» و این قبیل [از طرفی مرحوم زوار خودش هم با چند نفر از دوستانش اقدام به تأسیس یک مدرسه به نام مدرسه ملی نموده بود [...]].» در جریان مشروطه خواهی در مشهد، مرحوم زوار و آزادی خواهان تقابل هایی با دایژا کنسول روس داشتند که حامی هواداران محمدعلی شاه بود. در این گیرودار، گویا کنسول روس کینه زوار را به دل می گیرد و مصمم به دستگیری او می شود. به همین علت زوار ناچار به گریز از مشهد و راهی تهران می شود. حدود دو ماه بعد، به مشهد برمی گردد و با وساطت منشی ایرانی کنسولگری روسیه که دوست زوار بود ماجرا فیصله داده می شود. همچنین جریان مقابل آزادی خواهان که حامی شاه مستبد قاجار و نزدیک به روس ها بودند یک بار به کتاب فروشی زوار هجوم می آورند و با توجه به نبودن حاج نوروزعلی در کتاب فروشی، تصمیم می گیرند دو کودکش یعنی حسین و رضا را که آنجا بودند گروگان بگیرند بلکه او خود را تسلیم کند. در این ماجرا دوستان زوار بچه ها را فراری می دهند.

شعبه کتاب فروشی مشهدی در پایتخت!

حاج نوروزعلی وقتی در مشهد و محدوده حرم مطهر رضوی کتاب فروشی زوار را راه می اندازد، بیشتر کتاب های ادعیه و کتب مذهبی عرضه می کند. گویا مدتی هم شغلش را در بازار بزرگ زنجیر دنبال می کند. یک بار در جریان گریز از شر شاه قاجار راهی طبس و سپس هندوستان می شود و بعدش مکه را پشت سر می گذارد تا یکی دو سال پس از آن که او به ایران برمی گردد. وقتی به سیستان و بلوچستان می رسد، طی پیشامدی ناگوار کمرش آسیب سختی می بیند و زمین گیرش می کند. او سرانجام در سال ۱۳۱۰ در مشهد درگذشت و پسرش حسین در کار کتاب فروشی یا جای پای او گذاشت. زوار پسر در سال ۱۳۲۴. چاپخانه ای کوچک در کوچه سینما آسیا واقع در خیابان ارگ خریداری و سپس چاپ کتاب را هم آغاز کرد؛ این گونه بود که بر جلد و صفحات آغازین کتاب های بیرون آمده از این چاپخانه عبارت «انتشارات کتاب فروشی زوار- مشهد» نقش بست؛ کتاب های درسی و «سفینه فرخ» اثر محمود فرخ و تکلیات خواجه جمال الدین سلمان ساوجی» و ... او همچنین اوایل دهه بیست خورشیدی در تهران کتاب فروشی زوار را تأسیس کرد و به این ترتیب کتاب فروشی زوار مشهد دارای شعبه ای در پایتخت شد. اداره این مغازه را فرزندش اکبر به دوش گرفت. چند سال بعد اکبر زوار انتشارات زوار را هم در تهران بنیاد گذاشت تا در ادامه خشت اولی که پدر بزرگش نوروزعلی گذاشته بود، بنای فرهنگی این خاندان مدام بلندتر شود. این انتشاراتی تا امروز آثار معتبر فراوانی از ادب و فرهنگ و تاریخ ایران و اسلام به ویژه دیوان های شعر مانند «دیوان حافظ» به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، «دیوان خاقانی شروانی» به کوشش دکتر ضیاءالدین سجادی، «شرح زندگانی من» به قلم عبدا... مستوفی، «شناخت عرفان و عارفان ایرانی» تألیف علی اصغر حلبی را به چاپ رسانده است.

باتوق اسم و رسم داران شهر

حسین زوار - چنان که از صحبت های فرزندانش مقتدی و مریم در گفت وگو با شهرآرا برمی آید - در دهه چهل خورشیدی کتاب فروشی زوار را به خیابان ارگ می برد؛ جایی در همسایگی ساختمان معروف چهار طبقه. «چهار طبقه اداره فرهنگ بود. کتاب فروشی تا سال ۵۰کنار این ساختمان بود. دادگستری در کوچه تنگ و تاریک عدلیه بود و برای اینکه دادگستری را بیاورند بر خیابان، خیابان دروازه طلایی را کشیدند. برای این کار، چهار طبقه را خراب کردند و کتاب فروشی زوار به ناچار به خیابان دروازه طلایی (بولوار مدرس کنونی) رفت و در زمینی در این خیابان ساخته شد.»

مدیر چاپخانه و انتشارات اردشیر در ادامه نقبی می زند به خاطرات کودکی اش؛ «بعد از ظهرها از مدرسه که می آمدم به کتاب فروشی زوار می رفتم. دو سه ساعتی پیش مرحوم پدرم بودیم. او بیشتر وقت ها ساعت سه یا سه ونیم می آمد به چاپخانه زوار در کوچه سینما آسیا. تا پنج، پنج ونیم، آنجا بود و بعد می آمد کتاب فروشی. خیلی از آقایان فرهنگیان و رجل شهر می آمدند به این باتوق و کتاب می خریدند و می نشستند صحبت می کردند. مرحوم محمود فرخ، مرحوم باقر بیرنیا، مرحوم محمد آگاهی که به جلسه انجمن فرخ می رفت و ما شعرهایش را چاپ کردیم، شازده [ابوالفضل] آشاهی مترجم کتاب «تمرکز قوای دماغی» که کتاب فروشی زوار چاپ کرد، مرحوم [سید جلال الدین] آشتیانی، مرحوم تقی بینش، همه فرهنگی های آن زمان پانوقشان آنجا بود؛ مثل مرحوم فراش باشی که خیلی بانمک و بذلگو بود و هر شب می آمد کتاب فروشی. از دیگر کسانی که می آمدند دکتر علی شاملو بود که من فکر می کنم یکی از بهترین کتابخانه های مشهد را داشت. با مرحوم هوشنگ تیمورتاش که اشراف زاده بود و آن زمان کتابی درباره تخت جمشید و به قیمت پانصد تومان را به کتاب فروشی زوار سفارش داده بود و مرحوم پدرم برایش از تهران تهیه کرد. حاج حسین آقای ملک هم با مرحوم پدرم ارتباط داشت و از او کتاب می گرفت. این ها مربوط به دهه های چهل تا پنجاه است. آن زمان کتاب ارزان نبود ولی به گرانی الان هم نبود... یکی از کارهای زوارها در تاریخ فعالیت های فرهنگی شان چاپ کتاب های درسی بود. آن ها علاوه بر چاپ آثاری در موضوع های همگانی برای ای مدارس مشهد هم کتاب فراهم می کردند. مقتدی زوار می گوید: «چاپ کتاب های درسی را زوار در دهه ۳۰ انجام می داد. مثلا یک هزار و پانصد جلد جغرافی دوره اول دبیرستان برای معلم های مشهدی چاپ می کردیم. یا مؤلفانی مانند آقایان بنکدار و کدخدایان و آخوندزاده با ما قرارداد می بستند که مثلا هفتصد جلد کتاب شیمی چاپ کنیم. آن ها همه دکتر شدند. زمانی که خودمان این کتاب ها را چاپ می کردیم تعدادش چهار پنج عنوان بود. آن زمان در تهران هم ناشران کتاب های درسی را با تألیف معلم های مختلف چاپ می کردند تا اینکه سال ۴۱، ۴۲ چاپ کتاب های درسی کل کشور یک کاسه شد. توزیع کتاب درسی در مشهد با پدرم بود. بیشتر کتاب فروش ها می آمدند و سهمیه شان را می گرفتند. شب های ماه مهر ما می رفتم مغازه و تا ساعت ده ونیم، یازده شب کمک می کردیم. پنج شش روز اول مهر خیلی سرمان شلوغ بود.»



حسین زوار در مراسم افتتاح تعاونی کتاب



مقتدی و مریم زوار

پی نوشت:

* در نگارش این مطلب افزون برمراسجه به مقتدی و مریم زوار، به منایبی چون «مشهد و کتاب فروشی های خیابان ارگ، محمدزین الدینی، تارنمای ویش، ۵ بهمن ۱۳۹۰ و «اینجا هنوز چراغی روشن است! الهام ظریفیان، تارنمای شهرآرانیوز، ۲۷ آذر ۱۳۹۸، و «زوار» به تهران می آید، از دهه ۲۰ تا روزگار ما: نذا زندگی، تارنمای روزنامه همشهری، ۱۷ شهریور ۱۳۹۹، نیز توجه شده است.
دستخط مرحوم حسین زوار در بخش هایی از یادداشت به سختی خوانده می شود؛ از این رو احتمال خطا در آنچه بر پایه آن آورده ایم وجود دارد.

روزگار روزگاری

کتاب فروشی (۲)



شادروان حسین زوار

یک بار دیگر: زوار

مریم زوار هم خاطراتی از کتاب فروشی پدرش به یاد دارد. او تعریف می کند: «من متولد سال چهل هستم و خاطره میهمی از کتاب فروشی چهار طبقه دارم. فکر می کنم حدود سال های ۴۸، ۴۷ به بچه بودم. آنجا خراب شد. تصویری که در ذهنم از آن دارم به این صورت است: یک ورودی داشت و پشتش هم انباری بود که کتاب ها را آنجا چیده بودند. از آنجا که محصل بودم و بعد از ظهرها باید تکالیفم را انجام می دادم در هفته شاید فقط یکی دو بار می رفتم کتاب فروشی. کتابی یا لوازم تحریری برای خودم برمی داشتم یا می رفتم پیش پدرم که چند ساعت پهلوی ایشان باشم. همچنین یادم است که کارتن های کتاب درسی می می آمدند ما. حیاطمان در کوچه بیست و چهارم بهار بزرگ بود و همه کارتن ها را به ردیف در کنار راهرو وسط حیاط می چیدند. دسته دسته کتاب های مقاطع و کلاس های مختلف دبیرستان را... دختر حسین زوار ادامه می دهد: «پدرم سال ۵۹ درگذشت. از آن زمان تا سال ها اداره کتاب فروشی با شارد قدیمی ایشان. آقای محمد لقمانی بود. مغازه دروازه طلایی را تا حدود سال ۷۲ داشتیم که آن را فروختیم و به جای کتاب فروشی زوار، نوشت افزار تحریری بی باز شد. بعدها تصمیم گرفتیم دوباره کتاب فروشی زوار را راه بیندازم و سال ۸۲ مغازه فعلی را در بولوار کوثر [خیابان کوثر ۸] خریدم. «این روزها بعید است کتاب فروشی پیدا شود و از کسادی بازار کتاب شاکي نباشد. مریم زوار هم می گوید: «وضعیت بازار کتاب چیزی است که همه می دانند؛ من هم انگیزه مادی نداشتم و فقط می خواستم کار پدرم ادامه پیدا کند و به قول معروف چراغ کتاب فروشی زوار روشن بماند. حالا بیست سال است که در این کتاب فروشی هستم. می گویند کسی که می خواهد کتاب فروشی داشته باشد باید سه مورد داشته باشد: عمر نوح، گنج قارون، صبر ایوب! روزی که خواستم اینجا را باز کنم به برادرزاده ام اردشیر زوار که الان مسئول انتشارات زوار در تهران است زنگ زدم و با او در این باره صحبت کردم. گفت «می دانی باید آن سه تا ویژگی را داشته باشی؟» گفتیم «بله، همیشه پدرجان این را می گفتند.» گفت «البته یکی دیگر هم بهش اضافه شده، باید مغز معیوب هم داشت!» [می خندد] گفتیم «آن را ما دارم!» یعنی مشخصا کسی که کتاب فروش است بیشتر از هر چیزی عشق به کتاب و کتاب فروشی دارد و گر نه مسئله همی در میان باشد راحت ترین راه این است که یک شغل دیگر انتخاب کند. کتاب فروشی زوار حرم ندره که هیچ استقبالی مهم و تأثیرگذار بوده است که حداقل به این سادگی پایان پیدا نکند. ولی خب، این طور هم نبوده که هیچ استقبالی نشود. واقعا قابل از کرونا اگر چه در فضایی محلی هستیم که توی چشم نیست، خیلی ها می آمدند کتاب می خریدند. و چون کتاب هایی برای امانت دادن هم داشتم خیلی ها گرا به می کردند. دوستانی در همین جا پیدا کرده ام دوستی ام با آن ها ادامه دارد. با این حال امروزه فروش چندانی نداریم و کمتر برای امانت گرفتن کتاب به اینجا می آیند. دیگر کارم را محدود کرده ام به اینکه عصر به عصر دو سه ساعتی بایم و یک روز در هفته هم با چند نفر از خانم هایی که اینجا می آیند دور هم شاهنامه بخوانیم، «امروز در مشهد چراغ کتاب فروشی با سابقه زوار همچنان روشن است و علاوه بر مریم، مصطفی و مقتدی زوار هم با چاپخانه داری کار پدر را دنبال می کنند. تداوم نام خانواده زوار این پرسش را پیش می آورد که آیا این خانواده یکی از عناصر هویتی شهر مشهد نیستند. آیا مسئولان شهر نمی توانند با اختصاص دادن جایی یا معبری به نام «زوار»، به نوعی توجه اهالی فرهنگ شهر را به پیشینه فرهنگی شان جلب کنند؟